

اقبال و روابط او با کشمیر

وقتی که ایران و هندوستان با یک دیگر ارتباط نزدیک حاصل کردند به یک دیگر تأثیر عمیق بخشیدند و از همدیگر بسیار متأثر شدند. و برخوردهای این دو ملل یک نوع داد و ستد (Give and take) معنوی صورت گرفت. در این برخوردها ایران از هند مسائلی فرا گرفتند و متقابلاً مطالبی یاد داده رابطه بین این دو کشور در روزگار ساسانیان دوام یافت زیرا که در این دور خاصه در عهد انوشیروان رابطه بین دو کشور استوار بر شد و این ناگفته نماند که داستان برزویه طبیب و رفتن او به هند در طلب کتاب کلیده و دمنه خود نشان و علاقه ای و شوق ایرانیان به کتب و دانش هندی می داند. و بسیاری از سلسله های ایرانی در این اقلیم فرمانروائی کردند و به ویر در زمان مغول گروهی بیشتر از دانش مندان و سخنوران ایران در دربار آن پادشاهی پناه جستند. در نتیجه زبان و ادبیات فارسی در آن سرزمین رواج و انتشار یافت تا جایی که گاهی زبان ادبی و رسمی و درباری شمرده شد. بنابراین، این می توان گفت که زبان فارسی نه فقط در میهن خود بلکه در سرزمین دیگر و بخصوص در شبه قاره و پاکستان از تاریخ هزار ساله برخوردار است. در این خطه تاریخ زبان و ادبیات فارسی موضوع مهم و

قابل توجہ برای دانشجویان و علاقہ مندان و محققان و دانش پتڑ وھان زبان بودہ است و خواهد بود۔
در این حال باید گفت کہ در زمان اخیر مغول بزرگانی از این سرزمین برخاستند کہ بر افتخارات
ادبیات فارسی پر مائیگی افزودند۔ ازین جملہ اسم علامہ محمد اقبال مثل گل سرسبد است۔

سر علامہ محمد اقبال بن شیخ نور محمد بن شیخ محمد رفیق در سال ۱۸۷۷ میلادی بہ ماہ نوامبر در
شہر سیالکوٹ چشم خود را گشود۔ نیاکان او بر ہمن کشمیری بودند کہ در قرن ہفدہم میلادی مشرف بہ
اسلام شدند و در اوائل قرن ہیجدہم مہاجر ت نمودند، بہ سیالکوٹ، لاہور۔ (میانہ اقبال تازندگانی
بابومی اجداد بودہ۔ وقتی کہ نصاب می خواند راجع بہ این موضوع شعر گفته۔ از راہ نمونہ اینک ابیات
بزبان اردو در زیر نقل است ملاحظہ شود۔

موتی عدن سے لعل ہوا یمن سے دور یا نافہ غزل ہوا ختن سے دور

ہندوستان میں آئے ہیں کشمیر چھوڑ کے بلبل سے آشیانہ بنایا چمن سے دور

وی خوار دارہ جانب بر ہمن زادگی خود اشارہ کردہ می گوید:

میر و میرزا بہ سیاست دل و دین بافتہ اند

جز بر ہمن پسری محرم اسرار کجا است؟

بنا بر قول و حیدال دین فقیر ”اقبال در انواع دستاویزات ملت خود را سیر و یونی بر ہمن

کشمیری ظاہر کردہ و بر ہمن شدنی خود ہم فخر و افتخار نمودہ و ہم احساس شرمندگی حس کردہ۔ چنانکہ

از ابیات ذیل این اشعار میشود۔

بن پرستی کو میرے پیش نظر لاتی ہے ہے جو پیشانی پہ اسلام کا ٹیکا اجتال

یاد ایام گذشتہ مجھے شرماتی ہے کوئی پنڈت مجھے کہتا تو شرم آتی ہے

درواقع از ابتداء در ہند بر ہمن زادہ بر فلسفہ و حکمت چیرہ دست بودہ و در این زمینہ شہرت عالی گرفتہ

بدین سبب است که اقبال واژه "برہمن" را بطور علامت فلسفہ و حکمت بکار برده۔ چون در این
بایت در یکی از نظم ہای ضرب کلیم (بزبان اردو) در تحت عنوان "یک فلسفہ زادہ سید زادنی کے
نام" نظریہ خود را بطوری شرح می دہد۔

میں اصل کا خاص سوناتی آبا میرے لاتی و سناقی

تو سید ہاشمی کی اولاد میری لف خاک برہمن زاد

ہے فلسفہ میرے آب گل میں

پوشیدہ ہے ریشہ ہای دل میں

علاوہ بر این این دلیل افکار بلندی اوست کہ بیچ وقت نسب خود را افراموش نہ کر دومی گوید:

کرا بنگر کہ در ہندوستان دیگر نمی بینی

برہمن زادہ ای رمز آشنائی روم و تبریز

علامہ اقبال از آغاز زندگی تا پایان عمر کوشش کرد کہ مردم را بہ وظائف و حقوق آنان آشنا

سازد۔ اوقام آثار خود بفارسی سرودہ و بہ زبان اردو بہ رشتہ نظم در آورده است و بتوسط آثار خود اسم

خود را بہ یادگار گذاشتہ است شعرش ملہم بازبان طبقات پائین تارست۔ از مہم ترین آثار برتہ

فارسی اومیثوان نام اسرار خودی، رموز بیخودی، پیام مشرق، زبور عجم، جاوید نامہ و پس چہ باید کردای

اقوام شرق نام برد کہ از آثار جاویدان ادبایت فارسی بہ شمار میرود۔ وی بزبان اردو نیز آثار

بسیاری دارد مانند بانگ درا، بال جبریل، ضرب کلیم و ارمغان حجاز و جز آن۔ ہمہ شعر ہای او معنی

عمیق دارند۔ و این بعد از ڈارسی ہائی شعرش این میتوان گفت کہ تاثیر و نفوذی کہ باید یک شعر

خوب داشتہ باشد در شعرش وجود دارد۔

متأسفانہ این ستارہ تابندہ پس از یک دورہ طولانی بیماری گردہ چشم خود را بہ سال ۱۹۳۸ء

ازین جهان بست - این میتوان گفت که علامه اقبال مستقیماً کهنه با منطقه کشمیر دارد - میانہ اقبال با ایران ہم بوده و بزرگترین شاہد این دعویٰ آنست کہ اول موضوع دورہ دکتری خود را بنام "فلسفہٴ عجم" منتخب کرد - ثانیاً پیغام خود را بزبان شعر فارسی بہ ملت رسانید و سوم بیشتر آثار او بزبان فارسی است - گذشتہ ازین ہمہ منازل ارتقائی خودی و بیخودی را در دستگیری پیرو مرشد رومی سطر کرده - و آنگہ بعد از استقلال ایران رضا شاہ پہلوی را برای ہمہ اقوام شرق یک گونہ نمونہ شیفتہ شمرده است -

کشمیر سرزمینی است کہ ہزاران ہزار شاعر در بارہ ستایش این شہر در شعر خود جا داده است و بہ فراوان شاعران فارسی و محقق و صوفی در این شہر متولد شدند - مانند سید میر غنی کشمیری ہمدانی کہ حمید الدین کشمیری کہ آرام گاہ اش در ہمین پای تخت این شہر سری نگر است - ایشان و سید میرک در کفرستان کشمیر شمع تو حید روشن کردند و بس دانش مندان و ارباب استعداد اینخاندگانی خود را بہ صرف شیفتگی بازبان و ادب فارسی صرف نمودند چون غنی کشمیری شاعر قرن ہفدہم در کشمیر متولد شدہ و بہ ہمانجا کہ متولد شدہ بہ زندگانی خود را درود گفت - و ملّا حمید الدین کشمیری کہ از شاعران بزرگ زبان فارسی در قرن نوزدہم بہ حساب می آید - در ستایش چای مثنوی بنام "چای نامہ" منظوم کرد کہ قابل ستایش و دقت نظر است -

منطقہ کشمیر بہ سبب رعنائی و زیبائی کہ داشت توجہ نہ فقط اصل ہندیان را بلکہ نیز توجہ خارجیان را بہ جانب خود جلب کردہ و بس از شاعران بزرگ ہند و ایران و خاصہ شاعران پاکستان و بنگالہ مانند حشت و شمس تبریزی قشنگی این شہر را در صفحہ کاغذ ترسیم کردہ اند - مثلاً وحشت کلکتوی در ابیات زیر در بارہ کشمیری گوید -

لالہ زیکسو دمید، وز طرفی نسترن

باد بہاران وزید جلوہ نما شد چمن

راحت نظاره شد رنگ و گل و یاسمن
تا سخن آرا شود و حشمت شیرین سخن

چشم بیننده با دیدن چشم اندازهای کشمیر پر طراوت میشود همان گونه که دست جو بهار گوید
تشنه را نوازش می کند - بیت زیر عرفی که معنی این عبارت را کامل می کند -

هر سوخته جانی که به کشمیر در آید

گر مرغ کبابست در آن بال و پر آید

آب و هوای این شهر چنان پر کشش و نیکو داشته که برای همه چه غریب و چه شهری
سازگار است و با مزاج شاعران سازگارتر بوده موافق تراز توده عامه و میوه های این بسیار نگو و خوب
چون سیب های مثل کشمیر در دیگر جای دیده نمی شود و این ویژگیهای همی این شهرات که بابر، بنیانگذار
عهد مغول در هند، راجع به زیبایی کشمیر نظر به خود را طوری اظهار فرموده است -

اگر فردوس بروی زمین است

همین است و همین است و همین است

کشمیر از یک سو نمونه بهترین تاریخ و تهذیب و تمدن و جدیدیت است و از سوی دیگر
پیوند گودی به یادگار زمان باستان دارد و از بیت زیر این استنباط می گردد که عبارت بالا
صد در صد درست است - آن بیت این گونه در زیر نقل است:

کفر و اسلام در رهلت پویان

و حده لا شریک له گویان

بیت بالا که مال ابوالفضل علامی است، برای کتیبه ای معبد گاه هندیان کشمیر منظوم کرده
شد و مورخ بلاک مین آنرا در لداول آئین اکبری، نقل کرده است، الغرض این شهر برای هر کس
پادشاه و گدا، عارف و عامی، جوان و پیر، غنی و فقیر مورد توجه بوده است -

مسائل کشمیر مثل امروز در زمان گذشته پیچیدگیهای بسیاری داشته و علامه اقبال نیز از این مسائل دچار گردید و چون وی در اجتماع خود را بخوبی احساس می کرد و از نابسامانی مسلمان آتش هار دل داشته - برای رهایی مردمان کشمیر را از چنگال گلاب سنگه دوگری و برای بهتر کردن حالت مسلمانان کشمیر را، کوشش بلیغ نمود - و در تحت این مقاصد اندرون و بیرون از لاهور متعدد انجمن ها تأسیس شد و روی در بسیار اجلاس این انجمن بر مسائل بشر آرزوی آواز برخاست و بتوسط شعر خود حکومت سیاه ستم گردوگری و اخراجهای اوضاع دولت کشمیر منعکس کرد و این طور حواس مسلمانان را به جانب مسائل کشمیر متمرکز کرد و موقعی که برای پیروی یک مقدمه مسافرت به سری نگر کرد یک سو حالت ناگفته به مسلمان کشمیر را دیده خیلی متأسف گردید و از سوی دیگر به دیدن نظاره این کشمیر بهشت ارضی قدری متأثر شد که در باره زیبایی کشمیر یکی به دیگر سه تا نظم مانند کشمیر، غنی کشمیری و ساری نامه منظوم کرد و نظم "کشمیر" به تقلید قافی سرود که نمونه عالی نمایش فطرت و مناظره است - در این نظم مناظره کشمیر را با همه زیبایی و طراوتش توصیف می کند و منظر سخن گفتن از طریق شاعری بسیار زیبا است - بطور مثال اینک نظمی در ذیل است:

سبز جهان جهان بیهی لاله چمن چمن نگر	رخت به کاشمیر کشاکش کوه و تل و دمن نگر
صلصل سار زونج زونج بر سر نارون نگر	باد بهار موج موج مرغ بهر فوج فوج
بسته به چهره زمین برقع نسترن نگر	تانه فتد به زینتتش چشم سپر فتنه باز
قافله بهار را انجمن انجمن نگر	زخمه به تار ساز زن باده به سائین بریز
خاک شر شر بر بین آب شکن شکن نگر	لاله ز خاک برد مید موج ز آب جو تپید

دختر کی بر همنی لاله رخی سمن بری

چشم بروئی او کشا باز به خویشتن نگر

مسلمانان کشمیر از قرن هفدهم تا نوزدهم گرفتار بندگی شاه کشمیر بودند و چون جور و ظلم شاه
دوگری تجاوز کرد اقبال به سخن سرای خود ایشان را از خواب غفلت بیدار کردند و از این حقیقت آنها را
روشناس کرد که اهمیت کشمیر در آسیا چه بوده بر طبق او "اهل کشمیر جز لاینفک ملت اسلامی
است" (اقبال سب کے لیے صفحہ ۱۹۱) اقبال متعدد منظومات و بیانات و قطعات و خطبات بر
موضوع مسائل کشمیر بیا دگار خود گذاشته است۔ از راه تمثیل اینک ابیات در زیر است۔

باد صبا اگر بہ جینو اگزر کنی حری ز ما بہ مجلس اقوام بازگویی
دہقان و کشت و جوی و خیابان فروختند قومی فروختند و چہ از زان فروختند

در روشنائی این ابیات بالا علامہ اقبال از این حقیقت پرده برداشت کہ فرنگیان چطور
کشمیر را بہ مبلغ فقط ہفتاد و پنج صد ہزار بہ دست گلاب سنگھ دوگری فروخت و این روہمہ خوشحالی اہل
کشمیر بیان بہ دست دوگری رسید بدین سبب وی آنان را از طریق یک داستان بعنوان "کرک
شب تاب" درس "خودی" می دہد۔ اینک بیتی از راہ نمونہ در ذیل نقل است:

گر شب تیرہ ترا چشم آہوست
خودا فروزم چراغ راہ خویشم

نظہ کشمیر کہ بہ خاطر زیبای خود معروف جہان است مردمان از گرداگرد جہان اینجا برای
سیر و تفریح می آیند و چنانکہ در بالا بہ ذکر آمدہ است۔ بسیاری از شاعران مناظرہ و نمائش فطرت
را در نظم خود توصیف نمودہ یکی از آنہا علامہ اقبال نہ فقط رعنائی کشمیر را شرح دادہ بلکہ بیچارگی اہل
کشمیر را بہ جلوہ نگاہ آوردہ۔ این شاعر بزرگ فارسی در ہند چون بر مرقع نگاری و بر مصوری
مہارت بی سزا داشتہ، منرہ کشمیر را طوری منعکس کردہ است کہ بہ نظر این طوری رسد کہ کشمیر رو بروی
نگاہ است و مردمان را از رخت انتظار حوران بہشت نجاد دادہ۔ بطور نمونہ "ساقی نامہ" کہ در باغ

نشاط کشمیر سروده بوده، در زیر نقل است:

خوشاروزگاری خوشانو بهاری
نجوم پری رُست از مرغزاری
زمین از بهاران چو بال تندروی
ز فواره الماس راز آبتشاری
نه پیچیدنگه جز که در هله و گل
نه غلط هوا جز که بر سدره زاری
لب جو خود آرای غنچه دیدی؟
چه زیبا نگاری چه آئینه داری

چه شیرین نوای چه دلکش صدای؟

که می آید از خلوت شاخساری

به تن جان به جان آرزو زنده گردد
ز آوای ساری ز بانگ هزاری
نواهایی مرغ بلند آشیانی
در آ میخت بانغمه جو ساری
تو گویی که یزدان بهشت برین را
نهاد است و دامن کوهساری
تا ز جمتش آدمی زادگان را
رها سازد از محنت انتظاری

چه خواهی در این گلستان گرنه خواهی

شرابی، کبابی، ربابی نگاری

سرت گرم ای ساقی ماه سیمای
بیار از نیانگان مایادگاری
به ساغر فروریز آبی که جان را
مروز و چونوری بسوز و چوناری
شقایق برویان ز خاک فرندم
بهشتی فرو چین به مشمت غباری
نه بنی از کاشغرتا به کاشان
همان یک نوا بالدا از سردیاری

ز چشم امم ریخت آن اشک نابی

که تاثیر او گل دماوند ز خاری

کشمیری که با بندگی خو گرفته
 هتی می تراشد ز سنگ مزاری
 ضمیرش هتی از خیال بلندی
 خودی ناشناسی ز خود شرمساری
 به ریتم قبا خواجه از محنت او
 نصیب تنش جامه تار تار ی
 نه در دیده او فروغ نگاہی
 نه در سینه او دل بیقراری

از ان مئی فشان قطره بر کشیری

که خاکسترش آفریند شراری

در این شعر تقریباً هر بیت مضمون مستقل دارد ولی در عین حال همه مضمونها به هم مربوطند و از این رو این شعر از لحاظ معنی و موضوع از یکبارگی برخوردار است - وادی کشمیر بسیار جالب نظر است بالخصوص در فصل بهار بخاطر کثرت گل و لاله به چشم مثل طوری می رسد که بی شمار شرار هادر خاک زمین می تپند و پیکر ت مو جها آب رود هنر شکن های گیر دو آب آبشار مانند مر و اید الماس سفید و شفاف نظری آید و در این کانون صدی شادی بخش سارا و بلبل دل و روح را تر و تازگی می بخشد و موقعی که این صدا با صدای آب آبشار بهم خورده نوای دیگری خارج (بیرون) می کند، گوش شنونده یک نوع ساز دلنشین میرسد و ناچار دلش متمایل به موسیقی و مئی نوش می باشد - در این ضمن این می توان گفت که خدای متعال به شکل این چشم اندازها، برای اهل کشمیر در نعمت و نوازش و داداده این شایان ذکر است که خوش بختانه این نیاکان اهل کشمیر مانند حضرت سید علی همدانی و سید محمد میرک بوده که در این شهر شمع ای تو حید روشن کردند و در نتیجه به سبب تبلیغ ایشان جمعیت مسلمانان در کشمیر روز بروز افزون تر شده ولی متأسفانه بندگی خواجه دوگری به آنها قدری پست همت کرده که ایشان مثل گاو خراس خلامی شاه ستم گرمی کنند بالائی ستم این که به جهت صنایع ایشان هندوی لباس ریتمی می پوشند و در قسمت اوقفه جامه تار تار ی می آید - کشمیر یان خاصه مسلمانان آن زمان بدست حکومت

آنوقت کشتہ ستم بودند و بادیدن این همه اقبال در دلش بسیار پیچید و گفت کہ:

جس کھیت سے دھقان کو میسر نہیں روٹی

اس کھیت کے ہر خوشہ گندم کو جلا دو

علامہ محمد اقبالؒ بوسیله شعر خود عامہ کشمیر را بسیار پیغام می دهد۔ اول آرزوی دارد کہ ایشان بہ جز خدای متعال از ہیچ کس نترسند ثانیاً تا می توانند کار د تلاش و کوشش برای رہای کشمیری کنند سوم دلتان را دوبارہ از خزان جوش و جذبہ مرتب استقلال سرشار بکنند و چهارم قلبشان از نوری سرگرم بکنند کہ از توانای آن خودتان را از اشارتاً کافران رہا بکنند تا ملتی دیگر دوبارہ مثل زمان باتان بطرف ایشان بہ نگاہ توقیر بنگرد و زندگانی خود را با عزت ادامه بدہند۔

در نور بیانات گزشتہ این میتوان گفت کہ کشمیر از لحاظ زیبای و طراوت و فضائی شادی

بخش بہشت بود، بہشت است و ہمیشہ بہشت می ماند۔

حالا من مقالہ خود را با این ابیات زیر بہ پایان می رسانم

شہر سری نگر مثل یک باغ است باغ سرا سر گل

باغی کہ از لالہ باغی پراز سنبل

این باغ پیوستہ باغی است عطر آمیز باغی کہ در ہر فصل سبز است بی پاییز

(تشکر م)